

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ حقیر هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارم.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاده از نرم افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم افزار آثار علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) مجاز است.
- ✓ توضیحات رنگ‌ها: سبز ← مطلب بالادستی؛ آبی ← ذیل سبز؛ طوسی ← ذیل آبی؛ زرد ← مهم.

#جلسه ۱۳۴: ۹۸۰۹۱۵

تعمقی پیرامون حقیقت فصل اخیر

- در خاتمه فصل ششم با توجه به مباحثی که علامه مطرح فرمودند مجبوریم مطالبی را پیرامون چیستی حقیقت فصل اخیر ارائه کنیم. البته در اوایل جلد دوم اسفار این مطالب را تفصیلاً مطرح نمودیم و عبارات متعدد صدرالمتألهین را در آنجا گرد آوردیم من شاء فلیراجع.
- عباراتی که صدرالمتألهین پیرامون حقیقت فصل اخیر دارد به سه طیف تقسیم میشود:

طیف اول: حقیقت فصل اخیر، نحوه وجود است

طیف اول از عبارت‌های ملاصدرا، ظاهرش اینگونه است فصل اخیر، وجود و نحوه وجود است بدین معنا که هویت اساسی فصل اخیر را وجود تشکیل میدهد و چون وجود بما هو وجود ذیل هیچ ماهیتی نمیگنجد فلذاست که میگوییم فصول مندرج ذیل اجناس نیستند.

متون متعددی این معنا را افاده میکنند و بسیاری از شارحین همین معنا را از این عبارات فهمیده‌اند که مراد ملاصدرا این است که بر اساس اصالت وجود، فصل اخیر، خود وجودات است.

با این حساب بر اساس این عبارات، اشکالی که تا بحال پیرامون آن صحبت میکردیم اساساً شکل نمیگیرد زیرا فصل اخیر اصلاً ماهیت نیست تا بحث کنیم که آیا مندرج ذیل جنس هست یا نیست.

بررسی: گرچه متون متعددی در اینباره از ملاصدرا هست اما بدلالی مراد وی این نیست. زیرا هم دارای اشکالاتی است و هم با سایر عبارات ایشان جور در نمی‌آید.

مهم‌ترین اشکالش این است که وجود، مسأله تشخیص و فرد را سامان میدهد و بحث ما درباره فصل اخیر است و فصل اخیر در ارتباط با نوع است و بحث از نوع در حوزه ماهیات و کلیات مطرح است. بنابراین نمیتوان آن حقیقت وجودی‌ای که شیء بحسب او تشخیص پیدا میکند را فصل اخیر بدانیم.

طیف دوم: انواع متعالی، حقایق وجودی اند نه ماهوی

دو سه تا متن در این طیف قرار دارند. این متون در راستای این فرمایش از شیخ اشراق است که: «إِنَّ النَّفْسَ وَ مَا فَوْقَهَا إِنِّيَّاتٌ مُحَضَّةٌ وَ وَجُودَاتٌ صَرْفَةً». ملاصدرا و صدرائیان برداشت خاصی از این فرمایش دارند. ظاهر متون این طیف میگویند ملاصدرا و من تبعه، معتقدند انواع متعالی - مانند انسان و حقایق بالاتر از او - اساساً حقایق ماهوی

ندارند و وجودات محض هستند. خب با این حساب بر اساس این طیف از متون نیز، اشکال مذکور اساساً شکل نمیگیرد زیرا این انواع اصلاً دارای ماهیت نیستند تا بحث جنس و فصل که امور ماهوی هستند در آن‌ها مطرح باشد تا سپس بحث کنیم که آیا فصل مندرج ذیل جنس هست یا نیست.

بررسی: این طیف نیز از منظرهای متعدد قابل بررسی است. مثلاً اینکه سیر تاریخی این متون چیست؟ برداشتی که از آن‌ها شده چیست؟ آیا ربطی به بحث ما دارد و گرهی از مسأله ما حل میکند؟ چه مشکلاتی در مکتب فلسفی ملاصدرا ایجاد میکند؟ و طبیعتاً ما وارد این‌ها نمیشویم.

طیف سوم:

طیف سوم عبارت‌هایی هستند که مسائل را جمع میکنند و باید عبارات دو طیف دیگر را بر اساس این‌ها معنا کنیم. و ما در ادامه بعنوان جمع‌بندی بحث، همین طیف سوم را مطرح مینماییم.

بحثی را که در آن هستیم [یعنی مطلب سوم این فصل که عبارت باشد از اینکه «فصل مندرج ذیل جنس نیست آنگونه که نوع هست و جنس مأخوذ در حد فصل نمیباشد»] از چندین منظر میتوان بررسی نمود.

قبلاً هم متذکر شدیم که علما در شکل‌دهی و رده‌بندی مقولات، نظر به ماهیاتی داشتند که یا زیرمجموعه چیزی هستند و یا خودشان زیرمجموعه دارند و ماهیات بسیط - مانند ماهیت نقطه و واحد - از آنجاکه جزء اعم و اخص ندارند در این رده‌بندی جایی ندارند. سپس گفتیم فصول جواهر مندرج ذیل جواهر نیستند و این سوال مطرح شد که پس اگر این‌ها در رده‌بندی مقولات جایی ندارند پس چه هستند؟

منظر اول: بررسی اشیاء از منظر افراد خارجی به سوی رده‌های بالا^۱

آنچه از طیف سوم عبارات ملاصدرا استفاده میشود این است که فصول، انحاء وجودی ویژه‌ای هستند که از آن‌ها ماهیات بسیطه انتزاع میشود. حقیقت فصل اخیر، یک ماهیت بسیطه است. یعنی مرکب از جنس و فصل نیست. همین ماهیات بسیطه هستند که حقایق اشیاء را سامان میدهند.

توضیح اینکه آنچه در واقعیت خارجی داریم، انواع (انسان، بقر، درخت، سنگ) هستند. فصل اخیر که تمام‌هویت نوع را شکل میدهد یک حقیقت بسیط است فلذا ذیل هیچ جنسی قرار نمیگیرد. بله از جهت ارتباطی که این با جنس‌ها پیدا میکند و در نهایت یک نوع را شکل میدهد، در قالب نوع، ذیل اجناس قرار میگیرد.

در منظر اول، اشیاء از منظر وجودهایی که در خارج هستند بررسی میشود. در این منظر با وجودهای شخصی و افراد روبرو هستیم. بنابر نظر صدرالمتألهین حقیقت اشیاء را وجودهای فردی سامان میدهند یعنی همین وجودی که این فرد خارجی را شکل داده است.

وقتی این وجودهای فردی را مطالعه میکنیم، به قدر مشترک‌هایی برمیخوریم. بسیاری از این قدر مشترک‌ها در حوزه اعراض هستند که از محل بحث ما خارج‌اند. این بررسی آنقدر ادامه می‌یابد تا به یک نحوه وجودی مشترک بین افراد

^۱ خ: این منظر در واقع مطالعه رده مقولات - و بطور خاص رده جوهر - است از پایین به بالا. یعنی ابتدا با نوع خارجی (=فرد) برخورد میکنیم و در مسیر تحلیل او - منفلاً از واقع - قدم به قدم به رده‌های بالاتر میرسیم.

میرسیم و از همین نحوه وجودی ذاتی مشترک، یک ماهیت استخراج می‌کنیم. این همان ماهیت بسیطه فصل است. به بیان دیگر وقتی از مرز اعراض گذشتیم و وارد ذاتیات شدیم، اولین نقطه اشتراکی ذاتی، حقیقت فصل اخیر است.

طبعاً این فصل اخیر در کنار خودش، یک نقطه اشتراکی عامی را نیز به همراه دارد. یعنی در هنگام مطالعه وجودهای فردی، پس از برخورد با اولین نقطه اشتراکی ذاتی (که همان فصل اخیر است)، به یک نقطه اشتراکی ذاتی دیگر میرسیم که دایره و گستره و قلمرو او مبسوط‌تر از نقطه اشتراکی اول است و طیف بیشتری از افراد را پوشش می‌دهد.

با توجه به همین نقطه اشتراکی ذاتی مبسوط‌تر است که حقایق نوعیه را پیدا می‌کنیم. یعنی با توجه به گره‌خوردگی‌ای که آن ماهیت خاصه (=نقطه اشتراکی اول) با نقطه اشتراکی دوم پیدا میکند، یک نوع متحقق می‌شود. به بیان دیگر، نقطه‌های اشتراکی ذاتی محدودتر را ذیل نقطه اشتراکی وسیع‌تر می‌یابیم.

رابطه این نقطه اشتراکی وسیع‌تر (=جنس) با نوع بدین صورت است که در حدّ او مأخوذ است و لکن در مقایسه با آن نقطه اشتراکی محدودتر (=فصل)، این‌ها دو امر کاملاً متغایرنند. به بیان دیگر، نحوه وجودی‌ای که نقطه اشتراکی خاص اشیاء را شکل داده است با نحوه وجودی‌ای که نقطه اشتراکی عام اشیاء را شکل داده است، کاملاً متفاوت است فلذا در ذات یکدیگر اخذ نشده‌اند؛ اگرچه که ارتباط وجودی با هم دارند یعنی در سایه آن امر اشتراکی عام، این امر اشتراکی خاص شکل گرفته است.

دوباره مطالعه را ادامه می‌دهیم و به یک نقطه اشتراکی وسیع‌تر از قبلی برمیخوریم.

طبعاً آن نقطه اشتراکی دومی که قبلاً بدست آورده بودیم، خودش میشود یک ماهیت بسیطه‌ای که در قبال این نقطه اشتراکی سوم، فصل بحساب می‌آید بگونه‌ای که او را نوع نوع کرده است.

این نقاط و لایه‌های اشتراکی، نسبت به یکدیگر حقایق مختلف‌اند یعنی اینگونه نیست که نقطه اشتراکی سوم یک شاخه‌ای زده باشد و نقطه اشتراکی دوم پدید آمده باشد بلکه اینگونه است که از نحوه ارتباط دو گونه از انحاء وجودات است که این انواع را در واقعیت و تکوین می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم.

مسیر مطالعه آنقدر ادامه دارد تا عالی‌ترین لایه اشتراکی نحوه وجودی را بدست بیاوریم یعنی همان لایه‌ای که از او ماهیت جوهر را انتزاع می‌کنیم.

منظر دوم: بررسی اشیاء از سمت رده‌های بالا بسوی افراد خارجی^۲

فیلسوف می‌گوید در هنگام مطالعه وجودهای خارجی، یک لایه اشتراکی بسیار عام بدست می‌آوریم یعنی یک ماهیت و معنایی که در همه جا حاضر است و آن همان جوهر است.

سپس هنگامی که به مطالعه زیرمجموعه‌ها می‌پردازیم مشاهده می‌کنیم که در زیرمجموعه این لایه و نقطه اشتراکی بسیار عام، دو نقطه اشتراکی محدودتر وجود دارد. این دو نقطه، از همان نحوه وجودی‌ای که ماهیت جوهر را از او انتزاع کردیم، برداشت نمی‌شوند یعنی ذاتاً متفاوت با او هستند. به بیان دیگر اینگونه نیست که آن نحوه وجودی‌ای که

^۲ این منظر درست برعکس منظر اول است یعنی مطالعه از بالا به پایین صورت می‌گیرد.

ماهیت جوهر را از او انتزاع کردیم، در ذاتِ نحوه اشتراکی محدودتر، اخذ شده باشد مثلاً در مطالعه جوهر به جسمیت میرسیم و جسم حقیقتی کاملاً متفاوت با جوهر است.

در نگاه فلسفی، هیچگاه ممکن نیست که یک طبیعت به تنهایی از دل خودش طبیعتی دیگر را بیرون دهد مگر با همراهی طبیعتی دیگر. به بیان دیگر اگر نحوه وجودی دیگری نداشتیم که از او جسمیت یا مجرد را انتزاع کنیم، هرگز نحوه وجودی اولیه (که ماهیت جوهر را از او انتزاع میکردیم) تبدیل به دو تا نوع نمیشد. یعنی اگر فقط و فقط همان نحوه وجودی اولیه را میداشتیم ممکن نبود از دل او انواع متعدد بیرون بیاید. تنها راه تبدیل او به انواع، وجود یک طبیعت دیگر است که او را با عنوان فصل اخیر (در همان رده) میشناسیم.

فصل اخیر، طبیعتی مغایر با طبیعت آن نحوه وجودی بسیار وسیع دارد و همو است که در ترکیب با او، انواع را میسازد. البته این ترکیب بشکل عرض عام و عرض خاص است زیرا اینها دو طبیعت متفاوت و دو نحوه و سنخ وجودی مغایر هستند که دو ماهیت متفاوت به ما میدهند.

بله از ترکیب این دو ماهیت مغایر، انواع شکل میگیرند. پس نوع در حقیقت ترکیب عام با یک خاص است و توجه داشته باشید که خاص از دل عام بیرون نمی آید بلکه حقیقتی متفاوت با اوست یعنی عام در ذات و حدّ خاص دخیل نیست و اخذ نمیشود.

برخلاف نوع که آن حقیقت عام، در ذات او مأخوذ است. نوع در واقع همان حصه ای از جنس است که با یک طبیعت و نحوه وجودی دیگر (همان فصل) ترکیب اتحادی پیدا کرده است. فلذاست که نوع، مندرج ذیل جنس هست اما فصل نیست.

مطالعه را ادامه میدهیم و به رده پایین تر میرسیم یعنی همان لایه اشتراکی محدودتر. اینجا هم این لایه به تنهایی ممکن نیست از دل خودش طبیعتی دیگر را بیرون دهد مگر با همراهی طبیعتی مغایر.

طبیعت مغایر یعنی طبیعتی که در نحوه وجودی لایه بالاتر وجود نداشته است و حقیقتی جدید است. این حقیقت جدید، فصل اخیر این رده است. یعنی نحوه وجودی ای است که ماهیتی جدید برای ما می آورد.

مسیر مطالعه تا هنگامی که دائماً طبیعتی مغایر، به لایه اشتراکی اضافه شده و با او متحد گردد ادامه می یابد و نوعها را میسازد.

پس همیشه فصل اخیر، یک طبیعت متفاوت و مغایر و خاص است که بدلیل خاص بودنش ماهیتی بسیط از خود بروز میدهد و حقیقتی ترکیبی نیست تا ذیل چیزی مندرج باشد.

انتهای مسیر مطالعه جایی است که نحوه های وجودی اشتراکی ذاتی تمام شوند. در اینجا است که مرحله و لایه بعد، مرحله افراد است و سلسله تمام میشود.

• نکته: از منظر فیلسوفان، وحدت رده های اشتراکی، ذهنی و تحلیلی است. آنچه در واقعیت خارجی داریم اشخاص و افراد جدای از یکدیگر هستند. فیلسوف میگوید آنچه که علة العلل می آفریند افراد و اشخاص خارجی است و ما بنحو تحلیل عقلی به رده های اشتراکی ذاتی آنها پی برده و آنها را ذیل یک سلسله دسته بندی میکنیم.

منظر سوم: بررسی اشیاء از سمت رده‌های بالا بسوی افراد خارجی

این منظر را آقایان عرفا مطرح نموده‌اند و صدرالمتألهین نیز تمایلاتی به آن نشان داده است ولی در فلسفه‌اش بنحو پخته و تمام‌عیار مطرح ننموده است.

گفتیم در فضای فلسفه، شخص حقیقت عینی است و فیلسوف با تحلیل عقلی به رده‌های اشتراکی او میرسد و وحدت رده‌ها امری ذهنی است و خارجیت عینی و واقعی ندارد. برخلاف فضای فلسفه، آقایان عرفا معتقدند بالاترین لایه اشتراکی (مثلاً جوهر) یک حقیقت عینی مبسوط است که پیش از شخص و پیش از لایه‌های میانی، خودش موجود است. یعنی ابتدا این حقیقت پهناور در هستی تحقق پیدا میکند و تمام طبیعت‌هایی که بعداً می‌آیند مندمجاً در دل جوهر موجود هستند و بتدریج این‌ها را برون میریزد.

البته تحلیل شکل‌گیری طبیعت‌هایی که بعداً می‌آیند بگونه دیگری نیز ممکن است^۳ با این بیان که شکل‌گیری طبیعت‌هایی که بعداً می‌آیند بخاطر نظام تشکیکی وجود و محدودیت‌ها است یعنی جوهر یک وجود شدید است و بخاطر محدودیت‌های ناشی از تنزل، طبیعت‌های متفاوت حاصل میشوند. یعنی این طبیعت‌ها در نتیجه قاطی شدن با مراحل از عدم‌ها و فقدان‌ها شکل میگیرند.

توجه داشته باشید: اینکه برای شکل‌گیری نوع، باید یک طبیعت مغایر بیاید و با آن طبیعت اشتراکی متحد و ترکیب شود مورد قبول همه است. صحبت در اینجا است که آیا این شکل‌گیری بنحو اول است که این‌ها مندمج در دل جوهر باشند و بتدریج برون ریخته میشوند یا بنحو دوم است که در نظام تشکیکی و در قالب محدودیت‌ها شکل میگیرند.

نهایت همه این منظرها این است که طبیعت فصل، حقیقتی متفاوت و مغایر با جنس است و چون مغایر با اوست حمل جنس بر او فقط بنحو حمل شایع است یعنی جنس در حد او مأخوذ نیست. بلکه این مسلم است که از ترکیب همین دو امر مغایر، نوع شکل میگیرد و اجناس واقعاً در ذات و ذاتیات نوع، اخذ شده‌اند.

• تأکید میکنیم که آنچه صدرالمتألهین و فیلسوفان صدرایی میگویند در حقیقت هماهنگ‌سازی خوانش وجودی با خوانش ماهوی است. یعنی اینگونه نیست که مباحث مطرح در این فصل بر اساس اصالت ماهیت طرح شده باشد و با آمدن اصالت وجود برچیده میشود. بلکه ممکن است یک جای کار غلط باشد اما هیچ‌جای آن بر اساس نگاه حکمت متعالیه، حذف نمیشود چون هر جا پای وجود هست پای ماهیت هم هست مگر در حضرت حق سبحانه. پس آنچه که پس از کشف اصالت وجود باید انجام شود این است که تمام تنوعات و ارتباطات ماهوی باید خوانش‌های وجودی نیز پیدا کند.

بعد از درس:

استاد پس از درس حدود چهل دقیقه به سوالات پاسخ دادند. نکته مهمی که در طول این دقایق دو بار فرمودند این است که: من تمام تلاشم این بود که این نکته روشن شود که این‌ها لایه‌لایه‌های مختلف مرتبط به هم‌اند و همین نکته نشان میدهد که لایه‌های بعدی مندرج ذیل لایه قبل نیستند گرچه بلحاظ وسعت لایه بالایی، لایه پایینی یک نحو اندراج تحت او دارد اما این بدین معنا نیست که جنس او را زیر پر خودش داشته باشد. به بیان دیگر فکر نکنید یک تکه از جوهر کنده شد و بدون افزوده شدن چیز دیگری، تبدیل به جسم شد.

^۳ این، در واقع منظر چهارم است که در دل منظر سوم مطرح میشود.

حتی اگر بگوییم جوهر با تشکیک خودش دارد لایه زیرین را شکل میدهد باز هم با همین تشکیک دارد یک طبیعت دیگر را شکل میدهد که با این طبیعت دیگر، یک نوع جدید را سامان میدهد.

الفصل السابع فی بعض أحكام النوع

النوع هو الماهية التامة التي لها في الوجود آثار خاصة

• تامه بودن ماهیت نوعیه، بلحاظ تحصیل ذهنی است مثل انسان. انسان اینگونه نیست که نسبت به زیرمجموعه سنجیده شود و حالت ابهام ذهنی داشته باشد. همچنین ذواتر بودنش بلحاظ وجود شخصی خارجی است یعنی اگر متشخصاً در خارج موجود شود آثاری را که از او توقع میرود، بروز میدهد.

تقسیم نوع به حقیقی و اضافی

نوع حقیقی آن است که برای بروز آثارش، متوقف بر الحاق هیچ فصلی نیست بلکه صرفاً متوقف بر وجود جزئی خارجی است. یعنی کارش بلحاظ سیستم ماهوی، تمام شده است و فقط منتظر است وجود شخصی بیاید تا بتواند آثارش را ابراز کند.

در مقابل، نوع اضافی آن است که برای ابراز آثار فقط منتظر وجود خارجی نیست بلکه چندین رده دیگر از فصلها را باید طی کند تا سپس موجود به وجود خارجی شده و بتواند آثارش را بروز دهد.

و ینقسم إلى:

[نوع حقیقی:] ما لا يتوقف في ترتب آثاره عليه إلا على الوجود الخارجي الذي يُشخصه فرداً كالإنسان مثلاً و يسمى النوع الحقيقي

[نوع اضافی:] و إلى ما يتوقف في ترتب آثاره عليه على حقوق فصل أو فصول به

• دقت دارید که مراد از فصول، بنحو طولی است زیرا هر نوع فقط یک فصل دارد. مثلاً نامی برای اینکه به فرد خارجی انسان برسد نیازمند دو فصل است یکی او را حیوان میکند و دیگری در مرحله بعد، او را انسان میکند.

فيكون جنسا بالنسبة إلى أنواع دونه و إن كان نوعاً بالنظر إلى تمام ماهيته

با نظر به انواع ذیلش، جنس است و وقتی او را با رده بالاتر از خودش بسنجیم یک ماهیت تامه است.

كالأنواع العالية و المتوسطة كالجسم الذي هو نوع من الجوهر عالٍ [صفت نوع]، ثم هو جنس للأنواع النباتية و الجمادية؛ [مثال بعدی ←] و الحيوان [عطف به جسم] الذي هو نوع متوسط من الجوهر و جنس للإنسان و سائر الأنواع

الحيوانية و يسمى النوع الإضافي

• نکته: مراد از نوع اضافی، چیزی است که در مسیر انسان شدن قرار دارد. مثلاً مراد از جسمی که نوع اضافی میباشد، جسمی است که در مسیر انسان شدن قرار دارد؛ وگرنه بسیاری از اجسام در خارج هستند که در مسیر انسان شدن قرار ندارند و بلکه خودشان یک نوع اخیر حقیقی هستند و برای بروز دادن آثارشان متوقف بر فصل یا فصول دیگر نیستند. نباتیتی نوع اضافی است که در مسیر انسان شدن قرار دارد و بناست با الحاق فصولی به او نهایتاً فرد خارجی انسان شکل بگیرد؛ وگرنه گیاهی که الآن در خارج است یک ماهیت نوعیه تامه است.